



پیش از این که  
صدایت کنم  
هستی

۱۳

هیس! مدرسه‌ها  
همه خوابند!

۱۴

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست‌ویکم، شماره‌ی ۱۰۳۲، پنج‌شنبه ۲ اردیبهشت ۱۴۰۰، ۹ رمضان ۱۴۴۲، ۲۲ آوریل ۲۰۲۱، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۸۲۰۲ همشهری

## لطفاً به زمین فکر کنید

● نفیسه مجیدی‌زاده

۱. زمین در یک سال و چند ماه گذشته، قصه‌ی متفاوتی داشته است. در روزهای قرنطینه‌ی جهانی، زمانی که اهالی زمین درگیر پاندمی کووید ۱۹ شدند، تصویری را از پرندگانی دیدیم که روی باند تعطیل یک فرودگاه قدم می‌زدند و در بسیاری از شهرهای جهان، حیوانات به حومه‌ی شهرها نزدیک شدند. انگار زمین داشت نفس می‌کشید؛ اما قصه، چیز دیگری بود.

۲. قصه‌ی بعدی برای ما تلخ بود: «قرنطینه باعث کاهش سفرهای هوایی، زمینی و دریایی شد، حتی تردهای شهری را هم کم کرد.»

همین مسئله به همراه کاهش فعالیت‌های کارخانه‌های صنعتی، باعث شد انتشار آلاینده‌ها و گازهای گل‌خانه‌ای کاهش یابد. به طوری که ماه‌های نخست قرنطینه در کشور چین، ۲۵ درصد از انتشار کربن کاسته شد. اما قصه جور دیگری پیش رفت.

۳. ماسک‌ها و دستکش‌های آلوده تا قله‌ی کوه‌ها و عمق اقیانوس‌ها رفتند و زمین هم کرونا گرفت! در گزارش سازمان بنادر و کشتی‌رانی خواندم که ماسک‌ها و دستکش‌های آلوده حاوی آلودگی مواد زیستی و تخریب‌ناپذیر هستند و با ورود به آب، تبدیل به مواد ریزپلاستیک می‌شوند و به راحتی تجزیه نخواهند شد. با این حساب تخمین زده می‌شود که حداقل ۶۰۰ گونه‌ی حیات‌حش توسط این آلودگی تهدید شود.

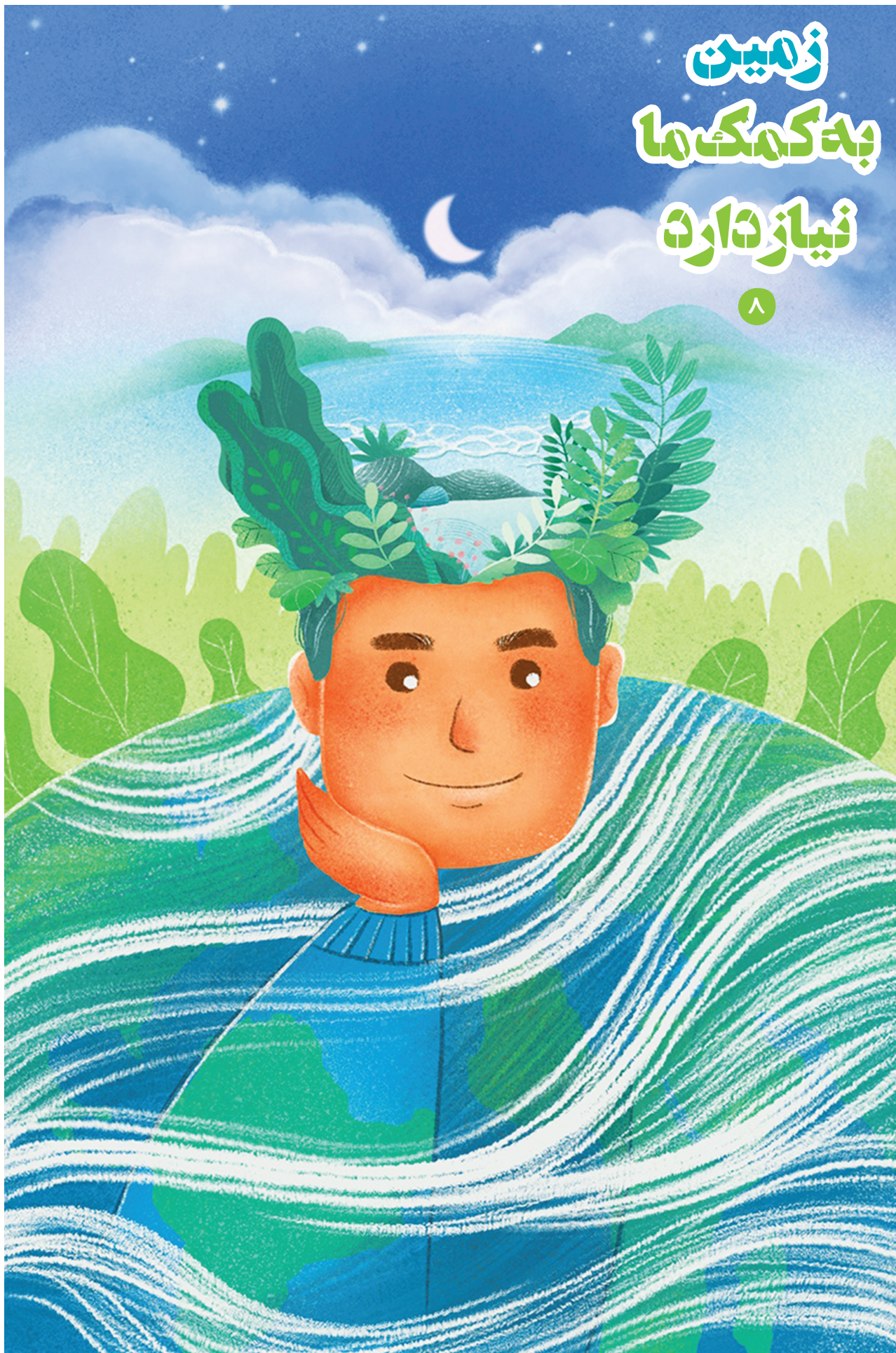
۴. یکی از بدترین نتایج همه‌گیری کرونا، افزایش چندبرابری استفاده از پلاستیک‌های یک‌بار مصرف است؛ از تجهیزات پزشکی گرفته تا بسته‌بندی‌های پلاستیکی. چون مردم ترجیح می‌دهند از غذاها و مواد مصرفی بسته‌بندی استفاده کنند.

۵. داستان بعدی همان شستن دست‌ها، مصرف بیش از اندازه‌ی آب و شوینده‌ها و مواد شیمیایی است؛ موادی که محیط‌زیست را آلوده می‌کند.

۶. بیش از نیم‌قرن است که علاقه‌مندان زمین‌روز دوم اردیبهشت (۲۲ آوریل) را به عنوان روز زمین جشن می‌گیرند؛ روزی که برای افزایش آگاهی از محیط‌زیست تعیین شده است. وقتی کرونا هم برود، باز هم زمین هست؛ و آلودگی هوا و آب و خاک، تغییر اقلیم و گرمایش زمین هم چنان وجود دارد! راه‌های کوچک و بزرگ زیادی برای محافظت از زمین وجود دارد. پس لطفاً به زمین فکر کنید؛ زمین بیمار است!

## زمین به کمک‌ها نیاز دارد

۸



در بخش قصه‌گوی برتر، از افراد حرفه‌ای در این زمینه نظر خواستیم تا قصه‌هایی را که مناسب می‌دانند برای ما ارسال کنند و از بین آن‌ها با قرعه‌کشی تعدادی داستان مشخص می‌شود که قصه‌گوی برتر باید یکی از آن‌ها را اجرا کند.»

او درباره‌ی بخش‌های دیگر جشنواره می‌گوید: «پادکست شامل سه بخش «پادکست قصه‌گویی»، «پادکست درباره‌ی قصه‌گویی» و «پادکست قصه‌های بومی و فولکلور» تقسیم شده است.»

بخش قصه‌های ۹۰ ثانیه‌ای را هم دو سال است که به جشنواره اضافه کرده‌ایم. در این بخش شرکت‌کنندگان به وسیله‌ی گوشی موبایل، در رابطه با موضوع‌های «من و کرونا» و «دیروز غرور آفرین، فردای افتخار آفرین» قصه‌های ۹۰ ثانیه‌ای می‌گویند که در واقع نوعی خاطره‌گویی است. یعنی قصه‌ی زندگی خود ماست، می‌تواند روایتی باشد از یک برش از زندگی.»

او درباره‌ی نحوه‌ی امتیازدهی می‌گوید: «یک‌دهم امتیازهای هر قصه مربوط به مردم است، بنابراین قصه‌ها هم‌زمان بر روی سایت جشنواره به‌نمایش گذاشته می‌شود و برای رأی‌دادن به هر قصه، زمان مشخصی وجود دارد.»

برای کسب اطلاعات بیشتر و دریافت فراخوان جشنواره می‌توانید به نشانی [kanoonfest.ir](http://kanoonfest.ir) مراجعه کنید. مراسم پایانی جشنواره هم‌زمان با شب پلدای امسال برگزار خواهد شد.



بیست و سومین جشنواره‌ی قصه‌گویی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برگزار می‌شود

## از راه دور قصه می‌گوییم

● نفیسه مجیدی‌زاده

دارایی در رابطه با ویژگی‌های آثار اسالی می‌گوید: «در سال‌های قبل که جشنواره حضوری بود، شرکت‌کنندگان روی صحنه اجرا می‌کردند، امسال در شیوه‌ی مجازی لازم است قصه‌گو در یک کادر تصویری مناسب قصه قرار بگیرد و در کم‌تر از ۱۵ دقیقه قصه‌اش را تعریف کند. چون همه به چند دور بین یا ترکیب صحنه‌ی حرفه‌ای دسترسی ندارند، خواستیم عدالت برقرار باشد و گفتیم لازم است که تصویر لانگ‌شات

دارایی در رابطه با ویژگی‌های آثار اسالی می‌گوید: «در سال‌های قبل که جشنواره حضوری بود، شرکت‌کنندگان روی صحنه اجرا می‌کردند، امسال در شیوه‌ی مجازی لازم است قصه‌گو در یک کادر تصویری مناسب قصه قرار بگیرد و در کم‌تر از ۱۵ دقیقه قصه‌اش را تعریف کند. چون همه به چند دور بین یا ترکیب صحنه‌ی حرفه‌ای دسترسی ندارند، خواستیم عدالت برقرار باشد و گفتیم لازم است که تصویر لانگ‌شات

قصه بگویند؛ یعنی مخاطب قصه باید مشخص باشد، چون در قصه‌گویی برای هر کدام از این گروه‌های سنی، شیوه‌ی قصه‌گویی متفاوت است. مثلاً در قصه‌گویی برای مخاطب نوجوان فاکتورهایی وارد لحن قصه‌گو می‌شود، چون نوجوان در دنیای سرعت و تکنولوژی زندگی می‌کند و ممکن است قصه‌گویی کلاسیک را دوست نداشته باشد. همین‌طور بقیه‌ی گروه‌های سنی شرایط جداگانه‌ی خودشان را دارند.»

کرونا می‌تازد و زندگی ادامه دارد؛ ما قصه‌هایمان را برای هم می‌گوییم، از راه دور قصه‌ها را می‌شنویم و به صورت مجازی به هم امتیاز می‌دهیم.

فراخوان بیست و سومین جشنواره‌ی بین‌المللی قصه‌گویی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با شعار «آینده ساختنی است» و با محورهای موضوعی امیدها و آرزوها، شادی‌ها و غم‌ها، ایثار و از خودگذشتگی منتشر شده است. البته امسال هم به دلیل شیوع ویروس کرونا، جشنواره به صورت مجازی برگزار خواهد شد.

به گزارش روابط عمومی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، این جشنواره در بخش‌های ملی، بین‌الملل، قصه‌های ۹۰ ثانیه‌ای، قصه‌گوی برتر و پادکست برگزار می‌شود. تمام دختران و پسران ۱۲ تا ۱۸ سال و زنان و مردان ۱۸ سال به بالا امکان شرکت در بخش ملی قصه‌گویی را دارند. علاقه‌مندان می‌توانند آثار خود را برای سه بخش «قصه‌هایی برای کودکان»، «قصه‌هایی برای نوجوانان» و «قصه‌هایی برای بزرگسالان» تا ۱۵ خردادماه به دبیرخانه‌ی این جشنواره ارسال کنند.

«الهام دارایی»، رئیس اداره‌ی ترویج و پژوهش قصه‌های ایران و مسئول دبیرخانه و کمیته‌ی استانی جشنواره‌ی قصه‌گویی در گفت‌وگو با هفته‌نامه‌ی دو چرخه از جشنواره‌ی بیست و سوم می‌گوید: «شرکت‌کنندگان در بخش ملی و بین‌الملل می‌توانند با توجه به محورهای جشنواره، در سه بخش قصه برای کودکان، نوجوانان و بزرگسالان،

## یک دور بال پرواز برای من

فراخوان مسابقه‌ی بین‌المللی نقاشی صربستان با موضوع پرندگان، با عنوان «یک دور بال پرواز به من بده» منتشر شده است و همه‌ی علاقه‌مندان تا ۱۸ سال می‌توانند تا چهارم تیرماه (۲۵ ژوئن) در این مسابقه شرکت کنند.

در این فراخوان آمده است از قاب کردن کار و ارسال اثر به صورت لوله‌شده خودداری شود، در غیر این صورت اثر داوری نخواهد شد. آثار سه‌بعدی هم پذیرفته نیست.

آثار اسالی باید در ابعاد ۱۵ در ۱۵ سانتی‌متر باشند و هر شرکت‌کننده می‌تواند حداکثر با دو اثر در مسابقه شرکت کند. هیئت انتخاب مسابقه، حداکثر ۱۰۸۰ اثر موفق را انتخاب خواهد کرد و به ۱۰۰ نفر برتر در تمامی گروه‌های سنی، جایزه اهدا می‌شود. گفتنی است نتیجه‌ی این مسابقه تا هشتم مهر (۳۰ سپتامبر) اعلام می‌شوند و جوایز با پست به دست برگزیدگان خواهد رسید.

هم‌چنین داوران این مسابقه به آموزگاران هنر که آثار موفقی به‌دست هنر جوهایشان خلق شده باشد، جوایزی اهدا می‌کنند و به صاحبان آثار منتخب نیز دیپلم افتخار ای‌میل خواهد شد. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره‌ی مسابقه می‌توانید به نشانی [minirestart.wordpress.com](http://minirestart.wordpress.com) مراجعه کنید.



## تهران بر آستان جانان

ویژه‌برنامه‌های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران در ماه رمضان با عنوان «بر آستان جانان»، امسال بر اساس شیوه‌نامه‌های ستاد ملی کرونا و عمدتاً به صورت مجازی برگزار می‌شود. به گفته‌ی «سیدعلیرضا فاطمیان‌پور»، معاون فرهنگی سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، این برنامه‌ها در قالب ۲۹ عنوان برنامه با شعار «به وقت خدا» برگزار می‌شود.

به گزارش پایگاه خبری تحلیلی فرهنگ و هنر، فاطمیان‌پور در تشریح بخش‌های گوناگون ویژه‌برنامه‌ی بر آستان جانان می‌گوید: «باشگاه نوجوان «پیرنگ» در ماه مبارک رمضان چالش «من کنجکاو» را برگزار می‌کند که در آن نوجوانان باید با کدهایی که در اختیار دارند، رازهای قرآنی را کشف کنند. جشنواره‌ی قرائت و ترتیل قرآن با عنوان «سراج» به صورت مجازی با حضور جوانان، دانشجویان و شرکت‌کنندگان در محافل قرآنی تهران برگزار می‌شود. هم‌چنین مسابقه‌ی اینترنتی «رازهای آسمانی» با حضور کارشناس قرآنی هر شب در اپلیکیشن روبیکا میزبان علاقه‌مندان است.»

او تصریح کرد: «مسابقه‌ی کتاب‌خوانی «کتاب‌ماه» برای دو گروه مخاطب نوجوان و جوان بر اساس رویکرد محتوایی ارتباط با خدا، قرآن و نماز در اپلیکیشن کتابراه پیش‌بینی شده است. هم‌چنین مسابقه‌ی خوش‌نویسی سوره‌ی قدر با عنوان «کتابت نور» در رشته‌های نوین خوش‌نویسی برگزار می‌شود.» به گفته‌ی معاون فرهنگی سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، پویش‌های گوناگون اطعام و افطار، برنامه‌های متنوع و هم‌چنین تولید و انتشار کلیپ‌های گوناگون با محوریت ماه مبارک رمضان از برنامه‌های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران در ماه مبارک رمضان است.



## همیشه‌ی همدشهری

گروه ضمائم همدشهری ناشر نشریات:

دو چرخه، استان‌ها، محله  
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر  
نرسیده به پارک‌وی، کوچه‌ی تورج  
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همدشهری  
(طبقه‌ی پنجم: دو چرخه)  
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همدشهری

صندوق پستی دو چرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: [docharkkeh@hamshahri.org](mailto:docharkkeh@hamshahri.org)

دو چرخه را آنلاین بخوانید:

[@docharkkeh\\_weekly](https://www.instagram.com/docharkkeh_weekly)

[newspaper.hamshahronline.ir](http://newspaper.hamshahronline.ir)

[hamshahronline.ir/service/Children](http://hamshahronline.ir/service/Children)

سر‌دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده

(دماسنج)، سیدسروش طباطبایی‌پور (مدیر داخلی

نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن

رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر

نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آتلیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی‌عزیزی (مسئول هماهنگی)



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همدشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیست و یکم، شماره‌ی ۱۰۳۲

پنج‌شنبه ۲ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همدشهری

مدیر مسئول: نیلوفر قدیری

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِعَادَ

و هرگز خدا نقض وعده‌ی خویش نخواهد کرد

بخشی از آیه‌ی ۹ سوره‌ی آل عمران ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای

انسان از یک دوست واقعی چه می‌خواهد؟ یک‌بار این سؤال را از الهام کرده بودم و او گفته بود: «این سؤال خیلی کلی است. آدم از دوست واقعی انتظارات زیادی دارد.» پرسیده بودم: «مثلاً چی؟» و گفته بود: «این که در روزهای سختی کنارت باشد، در خوشی‌ها هم همراهت کند. وقتی حالت خوب نیست کاری بکند که حالت عوض شود و هر وقت دلت خواست و اراده کردی فوری کنارت باشد. تازه، دوست واقعی کسی است که همیشه سر قول و قرارش با تو بماند. پشتت را خالی نکند و تو بتوانی رویش حساب کنی.»

گفتم: «به نظرم جواب همه‌ی این‌ها یک جمله است. دوست واقعی کسی است که زیر قولش نزند. چون او کسی است که قول داده همیشه کنار تو باشد. پس وقتی در شادی و ناراحتی کنارت باشد، یعنی به قولش عمل کرده. وقتی اراده کنی و پشت بیاید، یعنی به قولش عمل کرده. حتی وقتی حالت خوب نیست و سعی می‌کند تو را بخنداند، باز هم به قولش عمل کرده؛ چون با این کار نشان می‌دهد هم‌چنان کنار توست و تو را تنها نمی‌گذارد.»

بعد از آن گفت‌وگو بارها به این سؤال فکر کردم و باز هم به همان جمله‌ی اول رسیدم. هر ویژگی دیگری که از دوست واقعی در ذهنم می‌آمد یک‌جورهایی با بر سر قول ماندن هماهنگ بود. اما واقعی‌ترین دوست‌ها هم ممکن است در زندگی به مشکلی بخورند و نتوانند آن‌طور که دلشان می‌خواهد پای قول و قرار با آدم بمانند. تنها کسی می‌تواند

تا ابد پای قول و قرارش بماند که اختیار جهان و آن چه درون آن می‌گذرد در دستش باشد.

\*\*\*

من این‌جا کنج لحظه‌های سحر نشسته‌ام و دارم به تو فکر می‌کنم. به وعده‌هایی که داده‌ای و می‌دانم به آن‌ها عمل خواهی کرد. نه چون همه گفته‌اند تو این‌چنینی، چون به چشم خودم دیده‌ام که همیشه بر سر قول و قرار می‌رسی. گاهی آن قدر چشم‌انتظار بوده‌ام که حتی فکر کرده‌ام نکند دیر به من برسی. اما همیشه در درست‌ترین لحظه رسیده‌ای. و گاهی درست‌ترین لحظه آخرین لحظه است. مرا از غفلت

خودم بیدار کرده‌ای و برای چندمین بار نشانم داده‌ای که هیچ‌چیز، ابدأ هیچ‌چیز، نمی‌تواند قول و وعده‌ی تو را برهم بزند. البته که نمی‌تواند؛ اختیار همه‌ی آفرینش در دست توست. نگرانی‌هایم همیشه بهبود یافته‌ است. تو همواره به من رسیده‌ای.

دوست دارم تو را دوست واقعی خطاب کنم. دوست واقعی کسی است که همیشه پای قول و قرارش می‌ماند. این ویژگی توست. زمان اندوه و دلنگی کنار من بوده‌ای، وقتی غصه مثل نسیم از پنجره وارد اتاقم شد و مرا در بر گرفت تو بودی تا حواسم را با نشانه‌ای پرت کنی و حالم را بهتر کنی. اندوه هیچ‌وقت

زمان زیادی با من نبوده است. به خودم که می‌آمدم می‌دیدم حواسم پی‌چیزی دیگر رفته است. بعد احساس می‌کردم اندوه آن قدرها هم که فکر می‌کردم قوی و عمیق نیست. نه این‌که اندوه قوی نبود، حضور تو قوی‌تر بود.

هر زمان و هر جا که صدایت کنم هستی و برای همین دوست واقعی منی. اصلاً از این هم نزدیک‌تر؛ پیش از این که صدایت کنم هستی. لحظه به لحظه حواست به من هست.

\*\*\*

رمضان فرصتی برای بهتر شدن است. با حساب و کتاب و منطق دنیا کاری ندارم. کاری ندارم که بهتر شدن

گرما و روشنی زندگی ماست، میان آن‌ها گم بود. به ستارگانی نگرستم که در میان کهکشان‌های بسیار، هم‌چون گرهی در میان قالی بزرگ آسمان‌اند و کهکشان‌هایی که از قطره‌ی آب اقیانوس‌ها هم بیش‌ترند. جا دارد همیشه به تو فکر کنم. آسمانی با این بزرگی که در تصور ما هم نمی‌گنجد آفریده‌ی توست. و ما به تو آفریننده می‌گوییم و آفرینندگی، تنها یکی از هزارهزار کاری است که تو بلدی!

روزهای بسیاری بود که تو را گم می‌کردم و می‌دیدم در زندگی‌ام سرگردانم. به تو می‌گفتم گمشده‌ی دل، و بعد دریافتم که تو هرگز گم نمی‌شوی. این ما هستیم که خودمان را میان چیزهایی بی‌ارزش گم می‌کنیم. اکنون ته دلم تو را بی‌نهایت خطاب می‌کنم. بزرگی، خوبی، قدرت، مهربانی، آموزش و زیباییات نهایت ندارد. نمی‌دانم

آیا روز دیگری تو را به نامی دیگر خطاب خواهیم کرد یا نه. فقط می‌دانم که با تمام وجودم بهترین و زیباترین بی‌نهایت‌ها را از تو می‌خواهم. و می‌دانم که می‌دانی این یعنی از تو خودت را می‌خواهم!

حدیث کرجی، ۱۶ساله از تهران



## پیش از این که صدایت کنم هستی

تصویرگری: کیتی جابلینک

در منطق دنیا یعنی چه. در نگاه من بهتر شدن یعنی به تو نزدیک تر شدن. هر چه بتواند مرا به تو نزدیک کند برایم خوب است. راستش فکر می‌کنم بهتر شدن همان پای قول و قرار ماندن است. چون من در قلبم همیشه به تو قول داده بودم همانی باشم که می‌خواهی و برای رسیدن به آن تلاش کنم. پس اگر پای قولم بمانم به بهتر شدن نیز نزدیک شده‌ام. این روزها فرصت خوبی برای وفا کردن به عهد است. فرصت خوبی برای دوست واقعی شدن است.

راستی، در کنار خیل بندگان و دوستان، یک دوست واقعی دیگر نمی‌خواهی؟

## برای ولادت امام حسن مجتبی‌ع قلب آبی تو

● بهار کاشی

رنگ‌های بسیاری در آفرینش هست اما آبی بسیار تر است.

قلب هر انسان

قلب هر پرنده و درخت و کوه

وقتی به سخاوت فکر می‌کند

آبی می‌شود.

و آبی پیش‌تر از آسمان و آب

رنگ قلب توست.

قلب تو بی‌وقفه آبی بود.



## مدتها بود درباره‌ات فکر می‌کردم

مفرح ذات. به قدم‌هایی فکر کردم که هر بار مرا به آسانی به هرجا که می‌خواهم می‌برند و از هر سطحی عبور می‌دهند. رفتم سراغ کهکشان‌ها. سراغ تو را از آن‌ها گرفتم. ستاره‌های بزرگی را دیدم که خورشید، که مایه‌ی

به خودم نگاهی انداختم. سراغ تو را از خودم گرفتم. به آینه نگاه کردم که انگار از همه‌ی دوربین‌ها بهتر کار می‌کند. به قلبی فکر کردم که بی‌نیاز از اراده‌ی من می‌تپد. به نفس‌هایم گوش کردم که فرورفتنشان ممد حیات است و برآمدنشان

مفرح ذات. به قدم‌هایی فکر کردم که هر بار مرا به آسانی به هرجا که می‌خواهم می‌برند و از هر سطحی عبور می‌دهند. رفتم سراغ کهکشان‌ها. سراغ تو را از آن‌ها گرفتم. ستاره‌های بزرگی را دیدم که خورشید، که مایه‌ی



جواب می‌دهم: «چرا پدر، خیلی گرسنه‌ام. دلم ضعف می‌رود.»

پدر می‌گوید: «پسرم به یاد داشته باش فقرا و بیچارگانی که گرسنه هستند، چه رنجی می‌کشند. به همین دلیل است که مردم قبل از جشن لباران با دادن پول و غذا به مردم فقیر کمک می‌کنند.»

سه روز قبل از جشن لباران، پدر بلیت‌های قطار را نشانمان می‌دهد. با خوشحالی می‌گوییم: «آه! ما با قطار به گرانداد می‌رویم!»

\*\*\*

در دیوار گرانداد به مناسبت جشن لباران با لامپ‌های رنگی آذین‌بندی شده‌اند. عمه‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها همراه بچه‌هایشان، همه و همه آن‌جا هستند. هم‌دیگر را در آغوش می‌گیریم. اطاق‌های خانه‌ی گرانداد زیر نور لامپ‌های رنگی به شکل باشکوهی می‌درخشند.

غروب، دُهل بزرگ مسجد به صدا درمی‌آید و در پی آن، ندای الله‌اکبر به گوش می‌رسد. ما هم تکبیر گویان به بقیه می‌پیوندیم. صدای مردها و بچه‌ها از چهار طرف شنیده می‌شود: «الله‌اکبر! الله‌اکبر!»

پدر، کیسه‌ای برنج و مقداری پول را در مسجد میان فقرا تقسیم می‌کند. مادر بزرگ، مادر، عمه‌ها و خاله‌ها هم در خانه مشغول پختن غذای مخصوص جشن لباران، یعنی برنج «کتوپات» هستند.

\*\*\*

لباران فرا می‌رسد. بهترین لباس‌هایمان را می‌پوشیم و عازم نماز می‌شویم. زمین پر از مردمی است که متصل به هم در صف‌های طولانی ندای الله‌اکبر سرداده‌اند. پس از نماز و نیایش، به هم دیگر تبریک گفته و برای گناهانمان طلب بخشش می‌کنیم.

بعد از پنج روز با قطار به جاکارتا برمی‌گردیم. وقتی می‌رسم، از زور خستگی به خواب می‌افتم.

ضربه‌ای به در می‌خورد. چه کسی می‌توانست باشد؟ آرمان یا سیدی؟ در را باز می‌کنم. یامن است. به من تبریک می‌گوید. من هم تبریک می‌گویم. هم‌دیگر را بغل می‌کنیم.

یامن می‌گوید: «مرا ببخش.»

می‌گویم: «تو هم مرا ببخش.»

از او دعوت می‌کنم برای خوردن انبه به داخل خانه بیاید. داریم انبه می‌خوریم که دوباره صدای در می‌آید.

می‌پرسم: «کیست؟»

آرمان و سیدی هستند. هم‌دیگر را در آغوش می‌گیریم و به هم تبریک می‌گوییم. حالا همه مشغول خوردن انبه می‌شویم.



داستانی برای آشنایی با آداب و رسوم ماه مبارک رمضان در اندونزی

## جشن لباران

● بازنویسی و ترجمه: رفیع افتخار

زمان افطار می‌رسد.

اول نماز می‌خوانیم و سپس افطاری می‌خوریم. پدر دستم را می‌گیرد و مرا به مسجد می‌برد. آرمان و سیدی آن‌جا هستند. یامن کجاست؟ نگاهی به اطرافم می‌اندازم. بله، او در گوشه‌ای نشسته. مرا که می‌بیند صورتش را برمی‌گرداند. پیش خودم فکر می‌کنم: «حتماً از دستم عصبانی است.»

نماز می‌خوانیم و مشغول حفظ آیاتی از قرآن می‌شویم. سپس کمی میوه می‌خوریم. هنگام برگشتن به خانه، یامن بدون این که کلمه‌ای با من حرف بزند می‌رود. روزهای بعد هم این قهر ادامه دارد؛ یعنی تقریباً تمام ماه رمضان. یکی از روزها پدر می‌پرسد: «گرسنه نیستی؟»

غذایی که می‌خوریم چیست؟ به علامت «نه» سرم را بالا می‌برم. پدر خیلی جدی می‌گوید: «پسرم، این غذا هدیه‌ای از جانب خدای بزرگ است. سعی کن بنده‌ی خوب و مطیعی باشی و از بابت نعمت‌های خداوند که به تو داده خوشحال باشی.»

بله، در واقع غذایی که از طرف خداوند سر سفره‌ی ماست، خیلی خوش‌مزه است. با خودم فکر می‌کنم حالا که روزه‌ام چه کار بکنم؟ فوتبال را خیلی دوست دارم، اما اگر بخوام به دیدن آرمان و سیدی بروم، مجبورم از جلوی خانه‌ی یامن رد شوم. بگذارید حقیقتش را بگویم. از واکنش یامن می‌ترسم! بنابراین همه‌ی روز را در خانه می‌مانم تا که در نهایت خورشید غروب می‌کند و

خوشی برایمان دارد: «قبل از تمام شدن ماه رمضان، شما را به «گرانداد» را بیلاق می‌برم. آن‌جا، «جشن لباران» را برگزار می‌کنیم که بعد از ماه روزه‌داری است و در پایان ماه روزه، خداوند گناهان ما را می‌بخشد. با خوشحالی فریاد می‌کنم: «هورا!» هر چند که هنوز یک‌ماه به جشن لباران مانده.

صبح روز بعد با صدای زنگ ساعت از خواب می‌پریم. ساعت دوی صبح است و وقت خوردن سحری. بعد از شستن صورت و مسواک‌زدن دندان‌ها، پیش بقیه می‌روم. همگی دور میز غذا جمع می‌شویم. روی میز، سوپ ماهی و برنجی قرار دارد که مادر پخته. پدر می‌پرسد: «می‌دانی معنی این



آخرین روز قبل از ماه رمضان بود و ما درس نداشتیم. در ماه رمضان، همه‌ی ما برای یک‌ماه تمام روزه می‌گیریم و مدرسه نمی‌رویم. به همین دلیل امروز همه‌ی بچه‌ها بدون کیف به مدرسه آمده‌اند.

«آرمان»، «سیدی»، «یامن» و من، توپ فوتبالمان را آورده‌ایم. ما چهار نفر پول توجیبی چهارماه خود را دادیم و این توپ را خریدیم.

همه در تالار مدرسه جمع می‌شویم. مدیر مدرسه می‌گوید: «در خانه، بچه‌های مطیع و سربره‌راهی باشید. پنج‌بار در روز نماز بخوانید. قرآن را حفظ کنید و غروب‌های ماه رمضان به مسجد بروید.»

بعد از حرف‌های آقای مدیر به طرف خانه می‌رویم. یامن، سیدی، آرمان و من توپ را با پاهایمان پیش می‌بریم. می‌پرسم: «کی می‌خواهد فوتبال بازی کند؟»

آن‌ها جواب می‌دهند: «من بازی می‌کنم!»

وقتی به زمین خالی فوتبال می‌رسیم، به دو گروه تقسیم می‌شویم. آرمان و سیدی سرگروه می‌شوند و مشغول بازی می‌شویم. خیلی تلاش می‌کنم توپ را گل کنم، اما یامن که دروازه‌بان است خوب عمل می‌کند و مانع ورود توپ‌های من به دروازه می‌شود. وقتی یامن تشویق می‌شود، من ناراحت می‌شوم و حرص می‌خورم. توپ را می‌گیرم و پا به توپ وارد محوطه‌ی جریمه می‌شوم. یامن از پشت، شلوار مرا می‌کشد. دکمه‌ی شلوارم کنده می‌شود و همه با صدای بلند به من می‌خندند!

داد می‌کنم: «خطا! یامن خطا کرد!» و پادست او را نشان می‌دهم.

کسی به اعتراض من توجهی نشان نمی‌دهد. بیش‌تر ناراحت می‌شوم و تصمیم می‌گیرم تلافی کنم. چند دقیقه‌ی بعد یامن به طرفم می‌آید و توپ را از زیر پایم درمی‌آورد. با آخرین توانم لگدی به طرفش پرت می‌کنم. یامن به زمین می‌افتد.

هم‌تیمی او داد می‌کشد: «خطا! خطا! ضربه‌ی آزاد!»

من هم از پشت سرداد می‌کنم: «تخیر! او قبلاً از پشت سر مرا کشیده بود.»

پای یامن خون افتاده، اما ما بازی را ادامه می‌دهیم.

\*\*\*

از آشپزخانه بوی خوبی می‌آید. مادر برای سحری غذا می‌پزد. در ماه رمضان ما فقط اجازه داریم پیش از اذان صبح غذا بخوریم. بعد از اذان، دیگر اجازه‌ی خوردن و آشامیدن نداریم. پدر که به خانه برمی‌گردد، خبرهای



# چیکا! چیکا! چیکا!

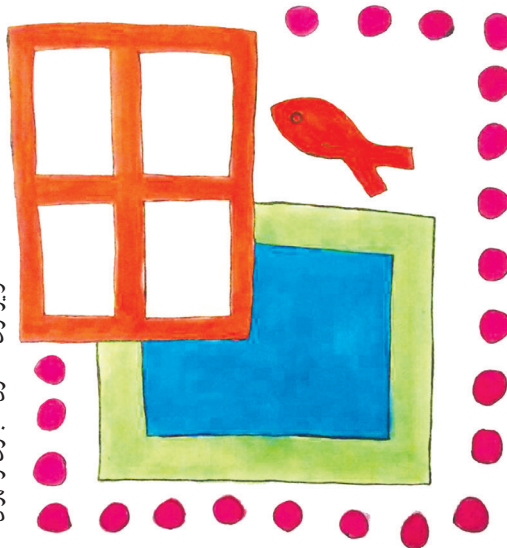
نمی‌دانستم از کجا شروع به نوشتن کنم تا بتوانم این صدای دل‌نشین را توصیف کنم. تصمیم گرفتم از چیک‌چیکش بگویم؛ صدای خوابیدن قطره‌ها روی خاک. من پسری هستم که روی پشت‌بام نشسته‌ام. احساس می‌کنم روی دریا هستم. احساس آرامش بخشی است، ولی تمزه‌ی تلخی هم دارد. صدای رعدوبرق به گوش می‌رسد؛ صدایی که همیشه به من احساس قدرت و بزرگی می‌دهد، ولی در اعماق وجودم احساس ضعف دارم. دلم می‌خواست تا آخر عمر زیر این دریای آرامش بخوابم، دریایی که موج‌هایش مرتفع‌تر از کوه است و آبش به زلالی آینه، اما ته دلم راضی نیست. باران شدید و شدیدتر می‌شد و قطره‌های آب با شدت بیش‌تری بر من می‌کوبیدند و باد با قدرت بیش‌تری من را این‌ور و آن‌ور می‌برد. احساس ترسناکی به سراغم آمد. انگار دلم به این‌جا ماندن راضی نباشد. باران شدید مرا یاد جاده‌ی لغزنده‌ی انداخت، یاد ماشین‌می‌انداخت، یاد اژیر می‌انداخت. باران شدید بیمارستان را به یاد می‌آورد. باران شدید حرف‌های آخرشان را به یاد می‌آورد. زیر باران شدید خداحافظی‌شان را به یاد می‌آوردم. من پسری غمگین بر پشت‌بام بارانی خانه بودم که دریایی خروشان را در ازای پدر و مادرم پذیرفتم.

امیرحسین جوادی  
۱۴ساله از مشهد



تصویرگری: شهرآنا سلطانی از سر وستان

# یک صبح زود معمولی



تصویرگری: نسترن اعجازی از تهران

ساعت حدود پنج صبحه. چشم‌هام باز نمی‌شده. فکر کنم گردنم از بالش افتاده، چون دردش بدجوری اذیت می‌کنه. وقتی پتو رو می‌زنم کنار، سردم می‌شه. آب‌دهنم رو قورت می‌دم. ته گلویم می‌سوزه. نگران نمی‌شم که مریض شده باشم، چون با یه چای لب‌سوز درست می‌شه، شاید هم یه لیوان شیر گرم. می‌رم پشت پنجره. زمین خیسسه. دیشب صدای بارون رو شنیدم. پنجره رو باز می‌کنم و تا می‌تونم مشامم رو از بوی خاک پر می‌کنم. این بوی دل‌پذیر این موقع صبح حالم رو خوب می‌کنه. شیر آب رو باز می‌کنم و صورت‌م رو می‌شورم. به ساعت نگاه می‌کنم. زمان بدجوری دویده! بوی خاک خیس چنان مستم کرد که زمان از دستم رفت! الان معلم می‌آد سر کلاس آنلاین و من هنوز توی افکارم غرقم!

فرشته ساسانیا  
۱۳ساله از تهران

## خیال‌رنگی



### دوست ساکت

او هم قدم من است. پایه پایم می‌آید. گاه او از من جلوتر است، گاه من از او. کم حرف است. در واقع اصلاً حرف نمی‌زند، اما... من می‌شنوم. درد‌هایش را، خنده‌هایش را... سکوتش پر از هزاران حرف نگفته و نشنیده است. خیلی وقت‌ها نادیده گرفته می‌شود. اصلاً فراموش می‌کنیم که همراه ماست. در کودکی بهترین دوستان هم بودیم. پس چرا حالا نمی‌بینمش؟ شاید به خاطر نادیده گرفته شدن روزه‌ی سکوت گرفته است.

مینارنجبر  
۱۵ساله از تهران

### پنجره‌ی بهار

پنجره‌ها چه قدر ساده، عمیق و پهناورند؛ شبیه کتاب‌ها. پنجره را باز می‌کنی، کتاب ورق می‌خورد، خورشید طلوع می‌کند، پنجره را می‌بندی، شب می‌شود، تند تند فصل‌ها به زمستان می‌رسند... پنجره بسته است، کتاب بسته است، سکوت غوغا می‌کند. پرنده پشت شیشه می‌نشاند، نسیم موسیقی بهار را می‌آورد، پنجره را باز می‌کنی و چوب‌الف از بین صفحه‌های کتاب جوانه می‌زند.

تیناقدیری  
۱۳ساله از تهران

# بوی دارچین

بابای سمیه، برو بابا، نه بابا... اما وقتی توی چشم‌های همکار مامان نگاه کردم هیچ کلمه‌ی بایاداری توی دهانم نچرخید. این جور ی او شد «آقای بابا». می‌دانید خانه‌ی نو چه بویی می‌دهد؟ من نمی‌دانستم، چون سال‌ها توی خانه‌ی مادر بزرگ بودم. آن‌جا قدیمی و محکم بود. مثل پدر بزرگ که شبیه کوه سال‌ها مراقبم بود.

\*\*\*

کلید را که چرخاند توی در خانه‌ی جدید بوی رنگ و خانه‌ی نو بیش‌تر شد. خوشحال بودم. قرار بود یک اتاق مال خودم باشد. فهمیدم ترس بوی کتاب نو می‌دهد. بعضی شب‌ها از تنهایی توی آن اتاق تازه می‌ترسیدم. اما کتابی را که آقای بابا بهم هدیه بود می‌خواندم تا قوی باشم. اولین روزهایی که با مامان و آقای بابا بین کارتن‌های پر از وسیله نشستم تا جشن بگیریم، بوی دل‌تنگی می‌داد. من دلم برای بوی قرمه‌سبزی مادر بزرگ، شعرهای عجیب پدر بزرگ و جمع شدن خاله‌ها و دایه‌ها تنگ شده بود. وقتی با مامان از توی فلاسک چای دارچین ریخت و بیسکویت از توی کیفش درآورد فهمیدم شاید دل‌تنگی بوی چای دارچین بدهد.

اشادا جوادی فر  
۱۵ساله از اندیشه

فکر می‌کنم خوشحالی بوی رنگ بدهد. منظورم آن رنگ‌هایی نیست که مامان از حقوق کوچکش برایم می‌خرد. منظورم بوی رنگی است که وقتی وارد خانه‌ی آقای بابا شدیم می‌آمد. غم بوی هسته‌ی خرما می‌دهد. مثل وقتی مامان خرماهای کنار استکان چایش را می‌خورد و در اتاق آخری خانه‌ی مادر بزرگ کز می‌کرد زیر پتو. می‌گفت سرما خورده و خسته است، اما من از آن بچه کوچولوهای خنگول نبودم. می‌فهمیدم دارد گریه می‌کند. مامان می‌گفت چشم‌هایم آن قدر قشنگ و معجزه‌آسا هستند که همه چیز خوب حالی‌شان می‌شود. مامان رویش نمی‌شد از بابا بزرگ پول بیش‌تری بگیرد. شاید باهوش بودم، اما من بابا نداشتم.

\*\*\*

مامان بهم گفت آن قدر بزرگ شده‌ام که شرایط را درک کنم. وقتی گفت مردی که باهامان آمده رستوران تا من را ببیند همکارش نیست، همه چیز توی رستوران مثل کیفم صورتی و هیجان‌انگیز شد. باورم نمی‌شد بابام باشد! وقتی پرسیدم مرد بابام است، هر دو خندیدند. مامان گفت قرار است با هم زندگی کنیم. رستوران بوی سیب‌زمینی سرخ‌کرده‌ی سوخته می‌داد. تعجب همین‌بو را باید بدهد. تا آن موقع از کلمات زیادی استفاده کرده بودم که تویشان «بابا» داشت؛ بابابزرگ،



عکس: سالانجفی از سر وستان



چند روز در منازل نداشته و پسماندهای خود را در مبدأ تفکیک نمی‌کنند که این کار حجم پسماند ورودی به سایت‌های دفن زباله را زیاد می‌کنند. از طرفی در مواردی به دلیل مسایل بهداشتی واحدهای بازیافت و جداسازی پسماندها موقتاً تعطیل شده و این امر با دفن بیش‌تر پسماندها همراه شده است.

### چند راه ساده

راه‌های ساده‌ای برای کاهش و کنترل تولید پسماند وجود دارد:

۱. به یاد داشته باشیم پسماند ماسک و دستکش، از گروه پسماندهای خشک نیستند. آن‌ها را پس از ذخیره‌سازی چند روزه در داخل کیسه‌ای محکم گره زده و با پسماندهای تر داخل مخازن بزرگ سطح شهر بیندازیم.

۲. اطلاعات خود را درباره‌ی نحوه‌ی آلودگی و شیوع بیماری از طریق سطوح افزایش دهیم. براساس بررسی‌های محققان در بسیاری از موارد، ویروس کرونا پس از ۲۴ ساعت از بسیاری از سطوح از میان می‌رود. پس ما می‌توانیم با ضدعفونی سطحی کیسه‌های خرید پارچه‌ای خود یا استفاده از چند کیسه‌ی خرید پارچه‌ای به صورت یک در میان، احتمال آلودگی را به حداقل رسانده و از مصرف کیسه‌های پلاستیکی خودداری کنیم.

۳. در حد امکان و با رعایت پروتکل‌های بهداشتی به صورت حضوری خرید کنیم.

۴. برای خرید الکل و مواد ضدعفونی به جای خرید چند بسته‌بندی کوچک، از یک بسته‌بندی بزرگ‌تر استفاده کنیم. با این کار پسماند کم‌تری تولید می‌شود.

۵. روش صحیح ضدعفونی میوه‌ها و سبزیجات را فرا گرفته و از شست‌وشوی بلندمدت آن‌ها پرهیز کنیم.



۶. تا حد امکان و بنا به توصیه‌ی پزشکان و پروتکل‌های بهداشتی در برخی از محیط‌های مناسب از ماسک و دستکش‌های چندبار مصرف پارچه‌ای استفاده کنیم.

۷. کیسه‌های پلاستیکی خرید قبلی را ضدعفونی کرده و برای خریدهای بعدی در گوشه‌ای از خانه نگه داریم.

۸. پسماندهای ماسک و دستکش خود را در معابر و خیابان‌ها رها نکنیم. این کار نه تنها با افزایش احتمال آلودگی و بیماری پاکبان‌ها همراه می‌گردد، بلکه باعث آلودگی منظر سطح شهرها و آب گرفتگی در جوی‌ها می‌شود.



به مناسبت روز جهانی زمین پاک

## زمین

# به کمک ما نیاز دارد

● سعید مرادی کیا، کارشناس مدیریت پسماندها

به صورت اینترنتی یا تلفنی خرید می‌کنند که این یعنی افزایش مصرف کیسه‌های پلاستیکی و تولید پسماند بیش‌تر. از طرفی مقدار پسماندهای بیمارستانی نیز به دلیل افزایش بیماران کرونایی حتی در برخی از شهرها مثل تهران تا سه برابر افزایش یافته است.

از سوی دیگر مصرف بیش‌تر مواد بسته‌بندی شونده و ضدعفونی‌کننده و در نتیجه تولید پسماندهای بسته‌بندی ناشی از آن‌ها هم در این روزها به شدت افزایش یافته است.

بسیاری از مواد غذایی مثل میوه‌ها به دلیل شست‌وشوی بیش از حد ما، عمر مفید کوتاه‌تری در یخچال دارند و تبدیل به پسماند می‌شوند. خرید مواد فله مثل حبوبات به دلیل نگرانی‌های موجود کاهش یافته و در عوض بسته‌بندی بیش‌تری خریداری می‌شود.

کرونا باعث شده که بسیاری از ما بدون توجه به وضعیت محیط زیست هر روز پسماد بیش‌تر و حتی خطرناک‌تری را نسبت به گذشته تولید کنیم.

در شرایط حاضر و به دلیل نگرانی‌های بهداشتی حتی برخی از شهروندان تمایلی برای تفکیک و ذخیره‌سازی پسماندهای خشک خود برای مدت

بسیار طولانی انجام شده و حتی خیلی از شهروندان دیگر تمایل چندانی به استفاده از کیسه‌های پارچه‌ای خرید ندارند.

این روزها خیلی از مردم به جای خرید حضوری از سوپرمارکت یا میوه فروشی، پلاستیکی انجام شده و حتی خیلی از شهروندان دیگر تمایل چندانی به استفاده از کیسه‌های پارچه‌ای خرید ندارند.



هرسال با فرارسیدن روز دوم اردیبهشت‌ماه یا همان ۲۲ آوریل، بسیاری از علاقه‌مندان به محیط زیست، روز زمین یا روز زمین پاک را در سراسر جهان جشن می‌گرفتند. اما امسال این روز مهم و تاریخی همانند سال گذشته دست‌خوش همه‌گیری بیماری کووید ۱۹ شده است؛ آن‌هم در روزهایی که موج چهارم این بیماری با قدرت هرچه بیش‌تر بازگشته و جان انسان‌ها را تهدید می‌کند.

شعار امسال روز زمین پاک، بسیار هشدار دهنده است؛ «احیای مجدد زمینمان». این یعنی در حال حاضر کره‌ی زمین شرایط زیست‌محیطی مناسبی را تجربه نکرده و برای بازسازی و احیای مجدد خود به کمک ما انسان‌ها نیاز دارد.

آلودگی هوا، آلودگی خاک و دریاها و اقیانوس‌ها، از میان رفتن گونه‌های گیاهی و جانوری و برداشت بی‌رویه از منابع زمین و در نهایت تولید و دفن میلیون‌ها تن انواع پسماند، از مهم‌ترین دلایل از میان رفتن تدریجی کره‌ی زمین و در نهایت نسل ما انسان‌ها خواهد بود. هرچند که تمام این موارد برای کره‌ی زمین و محیط زیست خطرناک‌اند، ولی در این میان موضوع پسماندها به‌ویژه در شرایط همه‌گیری بیماری کووید ۱۹ اهمیتی دوچندان دارند.

### تغییر الگوی مصرف

بررسی‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که در یک سال گذشته، الگوی مصرف بسیاری از شهروندان دست‌خوش تغییر شده و پسماندهای تولیدی نیز تا حدی از لحاظ مقدار و کیفیت، متفاوت از قبل شده‌اند. به‌عنوان مثال درصد و مقدار پسماند کیسه‌های پلاستیکی در این روزها نسبت به قبل از بیماری کرونا بسیار افزایش یافته است. دلیل این افزایش در این جاست که برخلاف گذشته و به دلیل ترس از آلودگی به ویروس کرونا، بسیاری از خریده‌ها، حتی در مقدارهای کم و کوچک نیز با استفاده از کیسه‌های